

فقه واجتهاد

دوفصلنامه علمی - تخصصی
سال پنجم، شماره دهم (پاییز و زمستان ۱۳۹۷)



هیئت تحریریه به ترتیب حروف الفبا

- سید جواد حسینی خواه (استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم و مدرس دانشگاه)
- محمدجعفر طیبی (مدرس دانشگاه و استاد حوزه علمیه قم)
- سید علی علوی قزوینی (دانشیار دانشگاه تهران، پردیس فارابی)
- ابوالقاسم علیدوست (دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی)
- محمدجواد فاضل لنکرانی (استاد دروس خارج حوزه علمیه قم)
- محمدرضا فاضل کاشانی (استاد دروس خارج حوزه علمیه قم)
- محمد قاضی (استاد دروس خارج حوزه علمیه قم)
- محمدعلی قاسمی (استاد حوزه علمیه قم و مدرس جامعه المصطفی العالمیه)
- محمدمهدی مقدادی (دانشیار دانشگاه مفید قم)

نمایه شده در پایگاه‌های:

Magiran (بانک اطلاعات نشریات کشور)

Noormags (پایگاه مجلات تخصصی نور)

نشانی: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار

معاونت پژوهش، دفتر فصلنامه فقه و اجتهاد

تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۷۴۹۴۹۴

دورنگار: ۰۲۵ - ۳۷۷۳۰۵۸۸

سامانه فصلنامه: www.mags.markafeqhi.com

پست الکترونیکی: mags@markafeqhi.com

قیمت: ۴۰۰۰۰۰ ریال

صاحب امتیاز:

مرکز فقهی ائمه اطهار

مدیر مسئول:

آیت الله محمدجواد فاضل لنکرانی

سر دبیر:

علی نهواندی

دبیر تحریریه:

رضا پورصدقی

دبیر اجرایی:

مهدی مقدادی داوودی

ویراستار:

سلمان بابایی

مترجم انگلیسی:

احمد رضا عبادی

مترجم عربی:

حبیب ساعدی

طراح:

حمیدرضا پورحسین

صفحه آرا:

محسن شریفی

The jurisprudential Rule of the Precedence of the People's Right over the God's Right

Mohammad Javad Fazel Lankarani¹

Abstract

The precedence of the people's right over the God's right is one of the prevalent propositions which is employed as a rule, that may seem necessary at first glance, to deduce. However, referring to jurisprudential books shows that some jurists have criticized and rejected this rule. The importance of the issue on the one hand and the the pioneers' disagreement over it on the other hand, necessitate the present research. The present article surveys the issue using a library method and an analytical-ijtihadi approach. Examination of the arguments for the precedence of the people's right over God's right shows that narrations and arguments presented to prove such a precedence are not sufficient to prove it, additionally, the proofs that indicate precedence of God's right over that of the people, are not sufficiently proving it. Therefore, no general rule can be given in this regard; Maybe there might be a case in which the people's right precedes that of God or vice versa.

Keywords: Right, God's Right, People's Right, Precedence of the People's Right

1. Lecturer on "Issues Beyond Jurisprudence and Principles" (Kharej-e Fiqh va Ossoul) at Qom Seminary School (info@fazellankarani.com).

فقه واجتهاد

دوفصلنامه علمی - تخصصی
سال پنجم، شماره دهم (پاییز و زمستان ۱۳۹۷)
تاریخ ارسال: ۱۳۹۹/۹/۴
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۹/۲۴

قاعده فقهی تقدم حق الناس بر حق الله

محمد جواد فاضل لنکرانی^۱

چکیده

تقدم حق الناس بر حق الله از گزاره‌های معروفی است که به مناسبت به عنوان قاعده از آن برای استنباط بهره برده می‌شود. چه بسا این قاعده در نگاه نخست ضروری نیز به نظر برسد، اما مراجعه به کتاب‌های فقهی نشان می‌دهد برخی از فقها این قاعده را مورد نقد قرار داده و آن را نپذیرفته‌اند. اهمیت مسئله از یک سو و اختلاف بزرگان، انجام پژوهش پیش‌رو را ضروری می‌نماید. نوشتار حاضر با روش کتابخانه‌ای و به صورت تحلیلی - اجتهادی، مسئله را مورد بررسی قرار می‌دهد.

بررسی ادله تقدم حق الناس بر حق الله نشان می‌دهد روایات و ادله دیگری که برای اثبات این تقدم ارائه شده، ناکافی است و از طرفی، ادله دال بر تقدم حق الله بر حق الناس نیز دلالت کافی برای اثبات این تقدم را ندارد. بنابراین، نمی‌توان قاعده کلی در این باره ارائه کرد؛ چه بسا در موردی حق الناس بر حق الله مقدم باشد و چه بسا حق الله بر حق الناس تقدم یابد.

واژگان کلیدی: حق، حق الله، حق الناس، تقدم حق الناس.

۱. استاد خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم (info@fazellankarani.com).

مقدمه

اصطلاح حق الناس و حق الله از دیرباز در میان دین باوران مطرح بوده است؛ به ویژه عنوان حق الناس که از عناوین پرکاربرد در میان دین داران بوده که به سبب رعایت این حقوق در نزد آنان اهمیت بسیاری یافته است. چیستی و حقیقت حقوق و تعیین مصادیق آنها و مسائلی این چنینی در ذیل این عناوین بیان می شود. در دنیای امروزی در مورد حق الناس سه نظر شنیده می شود:

۱. اینکه همه حقوق برای خداست و حقی برای غیر خدای متعال وجود ندارد؛
۲. اینکه حقی برای خدا نیست و تمام حقوق برای بندگان خداست (ر.ک: اعلامیه حقوق بشر)؛
۳. اینکه حقوق به حق الناس و حق الله تقسیم می شود.

از نکاتی که در ذهن دین داران به عنوان امری باوری وجود دارد، این است که در دوران میان حق الله و حق الناس، حق الناس مقدم بوده، یعنی حق الناس به نسبت حق الله، اولی است؛ برای مثال، اگر فردی هم زمان که حج بر گردن وی واجب شده، به دیگری بدهکار باشد، گفته می شود پیش از تشرف به حج از باب تقدم حق الناس بر حق الله باید بدهی مردم پرداخت شود. تقدم حق الناس بر حق الله در میان عموم مردم امری مسلم قلمداد می گردد، ولی همچنان که خواهد آمد، مورد مناقشه برخی از بزرگان بوده و به سنجه نقد و نظر فقهی رفته است.

کاربرد اجتماعی و همچنین کاربرد فقهی این قاعده از یک سو و نبود تحقیق متناسب از سوی دیگر، انجام پژوهش پیش رو را ضروری می نماید. نوشتار حاضر در نظر دارد با روش کتابخانه ای و به صورت اجتهادی، مسئله را مورد بررسی قرار دهد. در این پژوهش، نخست ادله دیدگاه های مختلف مورد ارزیابی قرار می گیرد؛ بدین منظور دیدگاه های موجود، ارائه و سپس در راستای تحقیق به ادله هر گروه می پردازیم.

۱. اقوال درباره تقدم حق الناس

در این مسئله، دو قول مهم وجود دارد؛ بنابر یک قول که به مشهور نسبت داده می شود (سیزواری، ۱۴۱۳، ج ۱۳، ص ۳۰۰)، حق الناس بر حق الله مقدم است و برابر قول

دوم و بنابر قاعده کلی، هیچ‌یک از دو حق بر دیگری مقدم نیست (برای نمونه ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۸، ج ۱۲، ص ۴۵۶؛ حکیم، ۱۴۱۶، ج ۱۰، ص ۱۰۰).

بنابراین، در پاره‌ای از موارد حق الناس مقدم بوده و در برخی از موارد حق الله و در بعضی موارد هم یکسان است و میان این دو تخییر وجود دارد. شیخ طوسی قول سوم را نیز مطرح کرده و آن، تقدم حق الله بر حق الناس است؛ وی می‌نویسد: در این باره سه دیدگاه وجود دارد: قول نخست) تقدم حق الله؛ قول دوم) تقدم حق الناس؛ قول سوم) مساوی بودن این دو حق. شیخ طوسی خود دیدگاه سوم را ترجیح داده، می‌گوید:

وهو الاقوی عندی لفقد الترجیح؛ قول سوم نزد من استوارتر است؛ زیرا نه دلیلی بر تقدم حق الناس بر حق الله وجود دارد و نه دلیلی بر تقدم حق الله بر حق الناس (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۶، ص ۲۱۵).

تعبیری که شیخ به کمک آن، قول تقدم حق الله را مطرح کرده، «دین الله احق» است. البته این عبارت در بیان بسیاری از فقها وجود دارد (ر.ک: عاملی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۱۱۵؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۱۳، ص ۴۷۶)، بدون اینکه به طور مطلق قائل به تقدم حق الله باشند. بنابراین، وجود چنین قولی در هاله‌ای از ابهام است.

۲. بررسی ادله

هریک از دو دیدگاه برای اثبات نظر خود ادله‌ای بیان می‌کنند. برای بررسی این دلایل، نخست ادله تقدم حق الناس و سپس ادله منتقدان آن بیان می‌شود.

۱-۲. ادله تقدم حق الناس

در سخنان بزرگان، چند وجه استدلالی برای اثبات تقدم حق الناس بر حق الله دیده می‌شود که تبیین و بررسی این ادله در این قسمت ارائه می‌گردد.

۱-۱-۲. وجه اول: تضمن حق الناس بر حق الله

نخستین وجه اینکه حق الناس متضمن حق الله است. بنابراین، در میان حق الله و حق الناس، حق الناس مقدم می‌شود (خویی، ۱۴۱۸ «الف»، ص ۳۴۷؛ خویی، ۱۴۱۸ «ب»، ج ۶، ص ۲۷۷)؛ چون نسبت به کسی که حق الناس بر گردن وی است، از سوی شارع

مقدس دستور به ادای حق وجود دارد؛ مانند: «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده: ۱) و این دلیلی بر اولویت حق الناس بر حق الله خواهد بود.

به نظر می‌رسد وجه مذکور، استدلال تمامی برای اثبات مدعا نیست؛ زیرا حق الهی که در ضمن حق الناس قرار دارد، چه‌بسا از حق الهی که در برابر حق الناس قرار دارد، ضعیف‌تر باشد؛ در نتیجه، تضمن حق الناس بر حق الله دلیل موجهی برای تقدم حق الناس نیست.

اشکال دیگر آنکه، حق الله در ضمن حق الناس یک امر استقلالی نیست. بنابراین، اگر صاحب حق، از حق خود گذشت، شارع حکم دیگری ندارد؛ و اگر کسی حق الناس را ادا نکرد، در روز قیامت، عذابی جز ادا نکردن حق الناس ندارد. پس با این بیان، این دلیل مخدوش است.

۲-۱-۲. وجه دوم: تشدید در حق الناس از سوی شارع

مرحوم میرزا هاشم آملی در کتاب مصباح الهمدی، دلیل طرفداران تقدم حق الناس را تشدید می‌داند که از سوی شارع نسبت به این حق مطرح شده و می‌نویسد:

در روایات نسبت به حق الناس شدت و تأکید وجود دارد. طبق روایات خدای تبارک و تعالی قسم یاد کرده که ظلم بخشیده نخواهد شد، مگر اینکه حق مظلوم از ظالم گرفته شود. امام باقر علیه السلام فرمود: بالاترین گناهان غصب مال مسلمان است. از امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه: «إِنَّ رَبَّكَ لَبَئِيسٌ صَادٍ» (فجر: ۱۴) سؤال شد؛ حضرت فرمود: مراد از مرصاد، پلی روی صراط است و کسی که حق الناس بر عهده‌اش باشد، نمی‌تواند از آن عبور کند... طبق روایات بدترین و شدیدترین گرده‌ها در صراط، گرده مظالم است. به همین دلیل در میان متشرعه مرسوم شده که می‌گویند «سر پل صراط حقم را می‌گیرم»؛ چون اعظم عقبه، عقبه مظالم است (آملی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۴۸).

مرحوم آملی خود این استدلال را مورد خدشه قرار داده می‌نویسد: از این ادله، اقوی بودن حق الناس بر حق الله قابل استفاده نیست و نمی‌توان استفاده کرد که کدام-یک در باب تراحم مقدم می‌گردد (همان).

به سخن دیگر، فقط عقوبت بیشتر، دلیل بر استوار بودن ملاک نیست؛ همچنان که در تراحم غرق شدن یک مجتهد و انسان عادی نمی‌توان به قوی‌تر بودن ملاک

دست یافت. در واقع، هر دو انسانند و هر دو دارای نفس محترم و در نتیجه، تقدم نجات هیچ یک قابل اثبات نیست. از نظر عقوبت نیز میان قاتل یک مجتهد با کسی که شخص بی سواد را کشته، فرقی نیست. بنابراین، شدیدتر بودن کیفر یک گناه، دلیل بر قوی تر بودن ملاک آن نیست. در برخی روایات به کوچک شمردن نشدن گناهان صغیره توصیه شده است و اینکه چه بسا غضب خدا در همان باشد (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۰۹). بنابراین، نباید عطوفت و مهربانی صاحب حق به معنای ضعف ملاک قلمداد شود و حق مقابل قوی تر دانسته شود.

۲-۱-۳. وجه سوم: روایات دال بر تقدم حق الناس

روایاتی که از نظر دلالتی قابلیت تمسک برای تقدم حق الناس را دارد، در این قسمت مورد ارزیابی قرار می گیرد.

۲-۱-۳-۱. روایت اول

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: الظُّلْمُ ثَلَاثَةٌ ظُلْمٌ يَغْفِرُهُ اللَّهُ وَظُلْمٌ لَا يَغْفِرُهُ اللَّهُ وَظُلْمٌ لَا يَدْعُهُ اللَّهُ فَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يَغْفِرُهُ فَالشِّرْكُ وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي يَغْفِرُهُ فَظُلْمُ الرَّجُلِ نَفْسَهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يَدْعُهُ فَالْمُدَايَنَةُ بَيْنَ الْعِبَادِ» (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۴، ص ۲۳).

امام باقر علیه السلام فرمود: ظلم بر سه گونه است: ظلمی که خداوند آن را می بخشد، ظلمی که آن را نمی بخشد و ظلمی که آن را رها نمی کند؛ اما ظلمی که نمی بخشد، شریک قرار دادن برای خداست؛ اما ظلمی که می بخشد، ظلم کردن انسان به خودش میان خود و خداست؛ اما ظلمی که آن را رها نمی کند، درباره حقوق میان بندگان است.

به لحاظ سندی، راویان این روایت همواره امامی ثقة بوده و معتبرند، مانند احمد بن محمد بن خالد برقی که بی گمان از مشایخ قمیین است (حلی، ۱۳۸۱، ص ۱۴) و هیچ تردیدی در جلالت او نیست. «عن أبيه»، محمد بن خالد برقی است که او هم ثقة است؛ اگرچه نظر نجاشی بر ضعیف بودن اوست (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۳۳۵). هارون بن جهم نیز امامی ثقة است (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۴۳۸).

ثقه بودن ابوجمیله مفضل بن صالح محل مناقشه است؛ شیخ طوسی در *الفهرست* او را توثیق نکرده است (طوسی، بی تا، ص ۴۷۵). نجاشی در ترجمه جابر بن یزید می گوید: «جماعتی از این جابر روایت می کنند، ولی این جماعت تضعیف شدند» (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۱۲۹) یکی از آن گروه، مفضل بن صالح است.

ابن غضائری هم می گوید: «واضع الحدیث بوده است» (ابن غضائری، بی تا، ص ۸۸). بنابر نقل خویی، وحید بهبهانی طبق این قرینه که اجلاء و اصحاب اجماع، مانند ابن ابی عمیر، ابن مغیره، حسن بن محبوب و بزنی، از او نقل کردند و همچنین به علت کثرت روایاتی که مورد فتواست، به وثاقت مفضل بن صالح گرایش یافته است (خویی، بی تا، ج ۱۹، ص ۳۱۲). ابن ابی عمیر و بزنی نیز از غیر ثقه نقل نمی کنند (عاملی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۴۹). براساس آنچه گذشت، شهادت ها دچار تعارض اند؛ ابن غضائری او را تضعیف کرده (ابن غضائری، بی تا، ص ۸۸) و از سوی دیگر، بزنی از او نقل می کند (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۴۵۰). محقق خویی از سخن نجاشی مبنی بر اینکه «جماعتی هستند که تضعیف شده اند»، چنین برداشت کرده که تضعیف این جماعت مورد تسالم بوده است (خویی، بی تا، ج ۱۹، ص ۳۱۲).

به نظر می رسد برداشت محقق خویی متین است. در نتیجه، یا مفضل بن صالح ضعیف است یا وثاقت وی ثابت نیست که در هر دو صورت، روایت از نظر سند دچار مشکل است.

به لحاظ دلالتی، در روایت یادشده، امام باقر علیه السلام فرمود: ظلم سه نوع است: ۱. ظلمی که خدا نمی بخشد و آن شرک است؛ ۲. ظلمی که خداوند می بخشد و آن گناهی است که شخص میان خود و خدا انجام داده است؛ ۳. ظلمی که خدا آن را رها نمی کند؛ یعنی روز قیامت باید تکلیفش را روشن کند و آن حقوق میان بندگان است. برابر این روایت، حقوق میان بندگان از ظلمی که حق الله است و ظلمی که انسان در اثر گناه بر خود مرتکب می شود، بالاتر است.

استدلال به این روایت دارای دو اشکال است: ۱. سند روایت ضعیف است؛ ۲. همچنان که پیش تر نیز اشاره شد، بخشش و عدم بخشش گناه دلیل بر بالاتر بودن و قوی تر بودن ملاک آن در نزد خداوند متعال نیست.

۲-۱-۳. روایت دوم

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْخَضْرَمِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مَمْلُوكٍ قَذَفَ حُرًّا قَالَ يُجْلَدُ ثَمَانِينَ هَذَا مِنْ حُقُوقِ النَّاسِ فَأَمَّا مَا كَانَ مِنْ حُقُوقِ اللَّهِ فَإِنَّهُ يُضْرَبُ نِصْفَ الْحَدِّ الْحَدِيثَ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۷۲).

برابر این روایت، حد شرعی ارتکاب جنایت توسط عبد در حقوق الناس، مطابق حر است و چون حد قذف برای حر هشتاد تازیانه است، بنابراین بر عبد نیز هشتاد تازیانه خواهد بود، اما ارتکاب جنایت در محدوده حق الله، نصف حد را به دنبال دارد و طبق این روایت در صورت ارتکاب شرب خمر توسط عبد نصف حد شرب خمر بر او اجرا می شود.

بیان استدلال به این روایت، این است که برابری حد عبد در حقوق الناس با حر، در حالی که در حقوق الله نصف است، نشانه اهمیت حق الناس از دیدگاه شرع مقدس است.

اما به نظر می رسد این روایت نیز دلالت کافی بر مدعا ندارد و نمی توان تقدم حق الناس بر حق الله را در فرض تراحم از آن استفاده کرد؛ زیرا دال بر اقوی بودن ملاک حق الناس نیست؛ چون ترحم خداوند باری تعالی نسبت به عبد مملوک، دلیل بر این نیست که ملاک شرب خمر که مسئله حق الله است، از یک قذفی که به دیگری انجام می دهد، ضعیف تر باشد، بلکه این نیز براساس همان رحمانیت و عطوفت خدای تبارک و تعالی است که نسبت به عبد تخفیف قائل شده؛ همچنان که در پاره ای از موارد، همچون صبی یا جاهل، تخفیفی قرار داده است.

۲-۱-۳. روایت سوم

«جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ حُقُوقَ عِبَادِهِ مُقَدِّمَةً لِحُقُوقِهِ فَمَنْ قَامَ بِحُقُوقِ عِبَادِ اللَّهِ كَانَ ذَلِكَ مُؤَدِّيًّا إِلَى الْقِيَامِ بِحُقُوقِ اللَّهِ» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰، ص ۳۴۰، ح ۶۴).

در این روایت که در کتاب غرر/الحکم آمده، امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «خدای تبارک و تعالی، حقوق بندگان را مقدمه برای حقوق خودش قرار داده؛ یعنی کسی می تواند حق الله را ادا کند که قبل از آن حق الناس را به جا آورده باشد؛ برای مثال،

ادای دین و غیبت نکردن مقدمه انجام نماز صحیح است، دروغ نگفتن، تهمت نزدن، تعدی و ظلم نکردن به مردم زمینه‌ساز بندگی درست خداست. حال باید دید که این عبارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را چگونه معنا کنیم؟ آیا از این عبارت استفاده می‌شود که حق الناس بر حق الله مقدم است؟ اینکه انجام دادن و وفای به حق الناس مقدمه وفای به حق الله است، اثبات نمی‌کند که ملاک حق الناس مهم‌تر از حق الله است، بلکه بعید نیست از روایت استفاده شود که حق الله اهم باشد؛ زیرا حق الناس عنوان مقدمیت را دارد و آن ذی‌المقدمه واقعی که حق الله است، مهم‌تر می‌نماید.

۲-۱-۴. وجه چهارم: ارتکازات متشرعان

دلیل دیگری که می‌توان برای اثبات تقدم حق الناس بر حق الله بیان کرد، ارتکاز متشرعان است. بیان این استدلال چنین خواهد بود که دیدگاه متشرعان برگرفته از آموزه‌های دینی است که هر نسلی این آموزه‌ها را تا زمان معصومان از نسل قبل خویش گرفته و در نتیجه، کاشف از دیدگاه شارع مقدس است. در مقام نقد دلیل بالا باید گفت: بعید نیست آنچه این ارتکازات متشرعه را به وجود آورده، روایات و احکامی باشد که در روایات گفته شد؛ درحالی که استفاده از آنها در مدعای بیان‌شده با مشکلاتی همراه است.

۲-۲. ادله تقدم حق الله بر حق الناس

روایات و ادله تقدم حق الله بر حق الناس در این قسمت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲-۲-۱. ذاتی بودن حق الله

حق الناس امری است که شارع برای مردم قرار داده و با قطع نظر از شرع مقدس، کسی به‌خودی‌خود حقی ندارد، اما حق الله یک امر ذاتی و اصلی است. بنابراین ممکن است گفته شود: خدای تبارک و تعالی حق است و هر حقی برای خداست. پس، عنوان حق الناس یک امر مسامحی بوده و حق در اصل برای خدای تبارک و تعالی است.

اما تقسیم حق براساس تکوین نیست که اگر چنین باشد، انسان در برابر خداوند متعال هیچ شمرده می‌شود، بلکه براساس اعتبار است. بنابر اعتبار نیز جدای از نظر

اعتبار شارع، انسان‌ها برای خود حقوقی جعل می‌کنند، مانند حق زیستن و حیات. این‌گونه حقوق بدون در نظر گرفتن شرع نیز معتبر و عقلانی هستند. البته ممکن است خاستگاه حقوقی که برای مردم اعتبار می‌شود، خدا و یا عقلا باشند. اینکه گفته شود در تزامن حق‌الله و حق‌الناس، چون حق‌الناس از طرف الله به مردم اعطا می‌شود، پس تبعی است و نمی‌توان آن را بر حق‌الله مقدم دانست، سخن نادرستی است.

۲-۲-۲. روایت تقدم ترک نماز بر خوردن مال یتیم

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ عُثَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْكِبَائِرِ فَقَالَ: هُنَّ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ سَبْعُ الْكُفْرِ بِاللَّهِ وَقَتْلُ النَّفْسِ وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ وَأَكْلُ الرِّبَا بَعْدَ الْبَيِّنَةِ وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْمًا وَالْفِرَارُ مِنَ الزَّخْفِ وَالتَّعَرُّبُ بَعْدَ الْهَجْرَةِ قَالَ: فَقُلْتُ هَذَا أَكْبَرُ الْمَعَاصِي فَقَالَ: نَعَمْ قُلْتُ فَأَكُلُ الدَّرْهَمَ مِنْ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْمًا أَكْبَرُ أَمْ تَرَكُ الصَّلَاةَ قَالَ: تَرَكُ الصَّلَاةَ قُلْتُ فَمَا عَدَدْتُ تَرَكُ الصَّلَاةَ فِي الْكِبَائِرِ قَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَوَّلُ مَا قُلْتُ لَكَ قُلْتُ: الْكُفْرُ قَالَ: فَإِنَّ تَارِكَ الصَّلَاةِ كَافِرٌ يَغْنِي مِنْ غَيْرِ عَلَّةٍ» (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۳، ص ۶۸۸).

از این روایت استفاده می‌شود که حق‌الله بر حق‌الناس مقدم است؛ چراکه حضرت در پاسخ راوی که می‌پرسد: خوردن یک درهم از مال یتیم بزرگ‌تر است یا ترک نماز (که نماز حق‌الله محض است)؟ پاسخ می‌دهند: ترک نماز.

بنابراین، امام علیه السلام در این روایت، ترک نماز را با این‌که حق‌الله محض است، از تصرف به ناحق در مال یتیم بالاتر می‌داند؛ با این‌که می‌توان گفت: خوردن مال یتیم در عین حق‌الناس بودن، حق‌الله نیز هست. پس این روایت تصریح دارد که حق‌الله (ترک نماز) بر خوردن مال یتیم مقدم است.

از این روایت نمی‌توان چنین برداشت کرد که حق‌الله به‌طور مطلق بر حق‌الناس مقدم است، بلکه روایت فقط می‌گوید در دوران میان نماز و مصرف مال یتیم، نماز مقدم است؛ برای مثال، نماز کسی در حال قضا شدن است و باید در مکانی غصبی تصرف کند، وگرنه نماز قضا می‌شود؛ به حسب قاعده و فارغ از روایات خاص می‌توان گفت مانعی ندارد؛ زیرا ترک نماز، بالاتر از غصب است. با این حال

نمی‌توان ادعا کرد مطلق حق‌الله، چه در نماز و چه در غیر نماز، بر مطلق حق‌الناس مقدم است.

۲-۲-۳. روایات «دین‌الله أحق أن يقضى»

محقق حلی به روایت «دین‌الله أحق أن يقضى» تمسک کرده و طبق این روایت، پرداخت زکاتی را که متوفی پرداخت نکرده، بر بازماندگان لازم دانسته است (حلی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۵۴۴). در کتاب‌های علامه نیز این روایت مورد تمسک قرار گرفته است (حلی، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۲۹). وی در کتاب تذکره می‌فرماید: «وعنه رواية أخرى أن الحج يسقط عمّن عليه دين لأن حق آدمي المعين أولى بالتقديم وهو باطل»؛ بعضی در چرخش میان حج و دین‌الناس گفته‌اند: دین آدمی مقدم است؛ زیرا دین آدمی بر حق‌الله برتری دارد؛ بعد می‌فرماید که این حرف باطل است: «لقوله ﷺ دين الله أحق أن يقضى»؛ یعنی علامه به روشنی در تذکره می‌گوید روایت داریم که «دین‌الله أحق» است (حلی، ۱۴۱۴، ج ۷، ص ۹۸)، پس چرا می‌خواهید حق آدمی را بر حق‌الله مقدم کنید؟ علامه در کتاب منتهی نیز مانند کتاب تذکره به همین مطلب اشاره دارد (حلی، ۱۴۱۲، ج ۱۳، ص ۱۶۵-۱۶۶).

مثال دیگر برای مسئله این است که زنی به اعتکاف رفته و شوهرش او را در همین زمان طلاق رجعی داده است و از سویی می‌دانیم که مطلقه رجعی باید در خانه شوهر عده نگه دارد؛ اکنون در اینجا بحث است، از یک‌سو، این زن معتکف شده و از سوی دیگر، اعتداد در بیت زوجه بر او واجب است؛ یعنی یک طرف حق‌الله و یک طرف حق‌الناس است. شهید ثانی در مسالک در این مسئله به همین «دین‌الله أحق أن يقضى» تمسک کرده است (عاملی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۱۱۵).

صاحب مدارک و صاحب حدائق نیز به این روایت اشاره دارند (عاملی، ۱۴۱۱، ج ۶، ص ۳۵۳؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۱۳، ص ۴۷۶). صاحب جواهر نیز در موارد بسیاری از «إن دین الله أحق أن يقضى» یاری گرفته است (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۱۷، ص ۲۱۲). شیخ انصاری در رساله فقهیه (انصاری، ۱۴۱۴، ص ۲۰۷) و در کتاب الحج (انصاری، ۱۴۲۵، ص ۲۴۵) و بحر العلوم در بلغة الفقیه (بحرانی، ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۹۸) به این روایت تمسک می‌جویند. بنابراین، فقیهان متقدم و متأخر همگی از این سند «إن دین الله أحق أن يقضى» بهره برده‌اند. این عبارت در چند روایت ذکر شده است که در زیر بدان‌ها اشاره می‌شود:

۱. عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ إِنَّ أُخْتِي نَذَرَتْ أَنْ تَحُجَّ وَإِنَّهَا مَاتَتْ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لَوْ كَانَ عَلَيْهَا دَيْنٌ أَكُنْتُ قَاضِيَهُ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَاقْضِ دَيْنَ اللَّهِ فَإِنَّهُ أَحَقُّ بِالْقَضَاءِ» (عاملی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۷۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۸۵، ص ۳۰۸).

مردی خدمت پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: خواهرم نذر کرده بود که حج برود. حج‌اش را انجام نداد تا از دنیا رفت؛ آیا من از جانب او حج بروم؟ پیغمبر ﷺ فرمود: اگر بر او دینی بود، تو آن را قضا می‌کردی؟ عرض کرد بله. فرمود: دین خداوند احق به وفا کردن است.

۲. در روایت امرأه خثعمیه پیامبر ﷺ فرمود: «فاقضِ دین الله فهو احقُّ بالقضاء» (عاملی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۷۶؛ نوری، ۱۴۰۸، ج ۸، ص ۲۶) و در نقل دیگری آمده است: «إن دین الله احقُّ بالقضاء» (عاملی، ۱۴۱۲، ص ۲۸۱).

راویان این روایت اهل سنت بوده و سند معتبر نیست؛ اما چون شیخ طوسی یا محقق به این تعبیر عمل کرده‌اند، معلوم می‌شود این تعبیر از پیامبر ﷺ صادر شده است؛ یعنی طبق این قاعده که عمل فقها، جبران‌کننده ضعف سند است و در این روایت هم عمل فقها و هم استناد آنها مبنی بر این روایت خثعمیه یا جهنیه بسیار روشن است، مشکل سند حل می‌شود.

ظاهر تعبیر در روایات پیش‌گفته، این است که دین الله مقدم بر حق الناس است و این مخالفت آن چیزی است که در ذهن و یا ارتکازات متشرعه است که حق الناس مقدم است.

بررسی مفاد این روایات را از دیدگاه فقها پی می‌گیریم.
مرحوم شاهرودی می‌فرماید:

این روایات اشاره دارد به یک قضیه ضروریه عقلیه و آن این که اگر کسی به حقوق الناس توجه دارد ولی به حق الله توجه ندارد، این کشف از این می‌کند که خدا در نزد این شخص کوچک است و آن مقداری که به مردم توجه دارد، به خدا توجه ندارد و خالق نزد این آدم پایین‌تر از مخلوق است (شاهرودی، ۱۴۰۲، ج ۱، ص ۱۲۴-۱۲۳).

بنابراین «إن دین الله احقُّ أن یقضی» به قوی‌تر بودن ملاک حق الله به نسبت حق الناس ارتباط ندارد؛ زیرا مفاد این روایات به اعتبار متعلق دین وارد نشده است،

بلکه به اعتبار اضافه است. توضیح آن که گاهی مقدم شدن حقی به اعتبار متعلق حق است؛ مانند این که متعلق حقی، حج و متعلق حقی دیگر، بدهکاری باشد و گفته شود ملاک حج از بدهکاری مردم، قوی تر است که در این صورت دلالت بر قوی تر بودن ملاک خواهد داشت؛ ولی این روایات دلالت بر چنین مطلبی ندارد، بلکه به اعتبار اضافه است؛ یعنی مضمون آن گویای این است که همانگونه که انسان به ادای حق الناس اهتمام می ورزد، باید به حق الله نیز اهتمام داشته باشد. برای روشن شدن سخن می توان مثالی مطرح کرد؛ در تقسیم ارث نسبت به مال فرزند صغیر گفته می شود، او احق است. آیا منظور این است که ملاک حق او قوی تر است و در فرض تراحم، حق فرزند صغیر ادا می شود، بدون ادا شدن حق فرزند بزرگ تر؟ روشن است از جهت متعلق بین دو حق فرقی نیست؛ چراکه ملاک واحدی در ارث بردن هر دو وجود دارد، بلکه این سخن صرفاً برای تأکید بر اهتمام به رعایت حال فرزند صغیر و جلوگیری از تضییع مال اوست. در این روایت نیز چنین معنایی اراده شده است و در مقام بیان قوی تر بودن ملاک یک حق از حق دیگر نیست.

بنابراین، طبق بیان مرحوم شاهرودی، ارتباطی میان مفاد این روایات با مسئله مورد گفت و گو وجود ندارد؛ چراکه مفاد آنها مربوط به قوی تر بودن ملاک متعلق حق نیست.

برداشت مرحوم حکیم در مستمسک این است که این روایات در مقام افاده «إن دین الله سبحانه احق و أولى بالصحة قضائه» است؛ یعنی در این روایات پیامبر ﷺ به خثعمیه می فرمایند: همانگونه که پرداخت بدهی شخص برای میت دارای نفع است و ذمه او را فارغ می کند، دین الله نیز چنین است (حکیم، ۱۴۱۶، ج ۷، ص ۱۱۷).

خلاصه سخن مرحوم حکیم و مرحوم شاهرودی، این است که این روایات در مقام بیان اصل اهتمام به حق الله است، نه تقدیم حق الله بر حق الناس. به نظر می رسد این برداشت از روایت صحیح است و در این روایات به قوی تر بودن ملاک اشاره ای نشده است.

اکنون پرسش این است که آیا تعلیل روایت، یعنی «إن دین الله أحق بالقضاء»، ارشادی است یا مولوی؟ در صورت ارشادی بودن، دیگر به عنوان یک قاعده فقهی

قابل استفاده نیست؛ زیرا از ارشاد نمی‌توان قاعده فقهیه به دست آورد. آری، در صورت مولوی و تعبدی بودن می‌توان به عنوان قاعده فقهی به آن تمسک کرد. اما به نظر می‌رسد تعلیل مذکور ارشادی است. مؤید ارشادی بودن این است که چنین مطلبی مبنی بر اینکه اهتمام به حق‌الله در عرض اهتمام به حق‌الناس لازم است، در ذهن خود افراد دین‌دار وجود دارد.

۲-۲-۴. روایات «شرط الله قبل شرطکم»

روایاتی دال بر «عنوان شرط الله قبل شرطکم» وجود دارد که ممکن است برای اثبات تقدم حق‌الله بر حق‌الناس به آنها تمسک شود. بیان این استدلال چنین خواهد بود که تقدم شرط الله به عنوان یکی از حقوق بر شرط مردم، نشان‌دهنده تقدم کلی همه حقوق‌الله بر حقوق‌الناس است؛ زیرا خصوصیت خاصی در شرط وجود ندارد. بنابراین، از شرط الغاء خصوصیت می‌گردد و بعید نیست تقدم شرط الله بر شرط مخلوقین نیز از همین باب تقدم حق‌الله بر حق‌الناس باشد. نخست روایات این قاعده و سپس بررسی مفاد آن در ذیل ارائه می‌شود.

۲-۲-۴-۱. روایت اول

یکی از این روایات، معتبره محمد بن قیس است از امام باقر علیه السلام است:

مُحَمَّدُ بْنُ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً وَشَرَطَ لَهَا إِنْ تَزَوَّجَ عَلَيْهَا امْرَأَةً أَوْ هَجَرَهَا أَوْ اتَّخَذَ عَلَيْهَا سُرِّيَّةً فَهِيَ طَالِقٌ فَقَضَى فِي ذَلِكَ أَنَّ شَرْطَ اللَّهِ قَبْلَ شَرْطِكُمْ فَإِنْ شَاءَ وَفَى لَهَا بِالشَّرْطِ وَإِنْ شَاءَ أَمْسَكَهَا وَاتَّخَذَ عَلَيْهَا وَتَكَحَّ عَلَيْهَا (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۳۷۰).

در این روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره مردی که با زنی ازدواج و با او شرط کرده که در صورت ازدواج مجدد یا رها کردن وی یا خریدن سریه (کنیز بسیار نفیس) زن مطلقه است، پرسش شد. امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ از باب بیان قاعده کلی، نخست ضابطه را بیان کرده و می‌فرمایند: «إِنْ شَرَطَ اللَّهُ قَبْلَ شَرْطِكُمْ»؛ یعنی شرط خدا بر شرط شما مقدم است و شرط شما در مقابل شرط الله اثر و اعتبار ندارد. بنابراین، چنانچه این مرد، زن دیگری اختیار کرد یا سریه‌ای گرفت، طلاق با

شرط ضمن عقد وی محقق نشده و اعتباری ندارد و می‌تواند زن اول را طلاق دهد یا او را نگه دارد.

۲-۲-۴. روایت دوم

رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ قَضَى فِي رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً وَأَصْدَقَتْهُ هِيَ وَاشْتَرَطَتْ عَلَيْهِ أَنْ يَبْدِيَهَا الْجَمَاعَ وَالطَّلَاقَ قَالَ خَالَفَتِ السُّنَّةَ وَوَلَّيْتُ حَقًّا لَيْسَتْ بِأَهْلِهِ فَقَضَى أَنْ عَلَيْهِ الصَّدَاقُ وَيَبْدُو الْجَمَاعَ وَالطَّلَاقَ وَذَلِكَ السُّنَّةُ (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۴۲۵).

در روایت دیگری محمد بن قیس از امام باقر عليه السلام نقل می‌کند که زن مهریه را بر عهده گرفت و شرط کرد که آمیزش و طلاق به دست زن و با اختیار او باشد. حضرت فرمود: این زن با سنت مخالفت کرده و متوکی حقی شده که اهلیت آن را ندارد، و فرمود: باید مهرالمثل پرداخت شود و جماع و طلاق در اختیار مرد است. سنت پیامبر صلی الله علیه و آله چنین است؛ یعنی این حکمی است که تا روز قیامت همین‌طور است.

۲-۲-۴. روایت سوم

الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي أَحْمَدَ عَنْ عَمْرِو صَاحِبِ الْكَرَائِسِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي رَجُلٍ كَاتَبَ مَمْلُوكَهُ وَاشْتَرَطَ عَلَيْهِ أَنْ مِيرَاثَهُ لَهُ فَرَفَعَ ذَلِكَ إِلَى عَلِيِّ عليه السلام فَأَبْطَلَ شَرْطَهُ وَقَالَ شَرَطُ اللَّهِ قَبْلَ شَرْطِكَ (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۸، ص ۲۷۰).

روایت یادشده، از جمله روایاتی است که قاعده کلی «إن شرط الله قبل شرطكم» از آن استفاده می‌شود. در این روایت، شخصی نسبت به عبد مکاتب خود شرط کرد که با فوت او، ارث وی به مالک برسد. این مطلب به امیرالمؤمنین عليه السلام رسید و حضرت این شرط را باطل کرده و فرمود: شرط خدا قبل از شرط شماست.

۲-۲-۴. بررسی مفاد روایات شرط الله قبل شرطكم

برخی گفته‌اند: مراد از شرط الله در این عبارت، شرطی است که جعل آن به دست خداوند متعال است (نراقی، ۱۴۱۷، ص ۱۵۰). اما به نظر می‌رسد «شرط الله» یعنی شرطی که برای خداست؛ و در مقابل، «شرطكم» یعنی شرطی که شما برای خودتان قرار

می‌دهید؛ برای مثال، فروش خانه مشروط به تدریس مشتری به فروشنده مصداق «شرطکم» است.

با توجه به معنایی که از «شرط الله» بیان شد، می‌توان گفت: «قبل» در عبارت «شرط الله قبل شرطکم» به معنای تقدم در باب تراحم نیست، بلکه به معنای عدم اعتبار شرط مخالف شریعت است. از این رو، بعید نیست معنای روایات مذکور بر روایات «إِلَّا شَرْطًا حَرَمَ حَلَالًا أَوْ أَحَلَّ حَرَامًا» (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۶۷)، منطبق باشد و حتی این احتمال وجود دارد که این روایات از قاعده کلی «شرط الله قبل شرطکم» اخذ شده باشد. با توجه به معنای مذکور این قاعده با تقدم حق الله بر حق الناس ارتباطی ندارد و فقط در پی بیان مطلبی در شروط است و آن اینکه شرط طرفین در قرار داد نمی‌تواند مخالف احکام الهی باشد.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش، ادله دو دیدگاه موجود در مسئله مورد مطالعه قرار گرفت. ادله دیدگاه تقدم حق الناس بر حق الله که از شهرت بسیار بالایی برخوردار بوده و چه بسا امری مسلم انگاشته می‌شود، بررسی شد و هیچ‌یک از ادله موجود برای اثبات چنین مدعایی کافی دانسته نشد. از سوی دیگر، ادله تقدم حق الله بر حق الناس نیز از قوت کافی برای اثبات قوی‌تر بودن ملاک حق الله بر حق الناس و در نتیجه، تقدم آن برخوردار نیستند. بنابراین، پس از بررسی ادله طرفین چنین به دست آمد که نه دلیلی بر اقوی بودن ملاک حق الناس بر حق الله وجود دارد و نه دلیلی بر اقوی بودن ملاک حق الله از حق الناس و تقدم هیچ‌یک به عنوان قاعده کلی قابل طرح نیست. بنابراین، در موارد مختلف تقدم هریک بر دیگری نیازمند بررسی است و در هر مورد تقدم هریک مبتنی بر اقامه دلیل و قرینه مناسب است.

فهرست منابع

۱. آملی، میرزا محمدتقی (۱۳۸۰ش). مصباح الهمدی فی شرح العروة الوثقی. تهران: مؤلف.
۲. ابن غضائری، ابوالحسن، احمد بن ابی عبدالله (بی تا). رجال ابن الغضائری - کتاب الضعفاء. قم: [بی نا].
۳. انصاری، مرتضی بن محمدامین (۱۴۲۵ق). کتاب الحج. قم: مجمع الفکر الإسلامی.
۴. انصاری، مرتضی بن محمدامین (۱۴۱۴ق). رسائل فقهیه. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۵. بحر العلوم، محمد بن محمدتقی (۱۴۰۳ق). بلغة الفقیه. تهران: منشورات مکتبه الصادق علیه السلام.
۶. بحرانی، آل عصفور، یوسف بن احمد بن ابراهیم (۱۴۰۵ق). الحقائق الناصرة فی أحكام العترة الطاهرة. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۷. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد (۱۴۱۰ق). غرر الحکم و درر الکلم. محقق / مصحح: سید مهدی رجائی، قم: دار الکتاب الإسلامی.
۸. حسینی شاهرودی، سید محمود (۱۴۰۲ق). کتاب الحج. قم: مؤسسه انصاریان.
۹. حلی (علامه)، حسن بن یوسف (۱۴۱۲ق). منتهی المطلب فی تحقیق المذهب. مشهد: مجمع البحوث الإسلامیه.
۱۰. حلی (علامه)، حسن بن یوسف (۱۴۱۴ق). تذکرة الفقهاء. قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام.
۱۱. حلی (محقق)، نجم الدین، جعفر بن حسن (۱۴۰۷ق). المعتبر فی شرح المختصر. قم: مؤسسه سید الشهداء علیه السلام.
۱۲. حلی (محقق)، نجم الدین، جعفر بن حسن (۱۴۱۸ق). المختصر النافع فی فقه الإمامیه. قم: مؤسسه المطبوعات الدینیة.
۱۳. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۸ق). التنقیح فی شرح العروة الوثقی. قم: تحت اشراف جناب آقای لطفی.
۱۴. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۸ق). فقه الشیعة - کتاب الطهارة. قم: مؤسسه آفاق.
۱۵. خویی، سید ابوالقاسم (بی تا). معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرجال. [بی جا]: [بی نا].
۱۶. سبزواری، سید عبدالأعلى (۱۴۱۳ق). مهذب الأحكام. قم: مؤسسه المنار - دفتر حضرت آیت الله.
۱۷. صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۳۶۲). الخصال. قم: جامعه مدرسين.
۱۸. صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۱۳ق). کتاب من لا یحضره الفقیه. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۹. طباطبائی حائری، سید علی بن محمد (۱۴۱۸ق). ریاض المسائل. قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام.
۲۰. طباطبائی حکیم، سید محسن (۱۴۱۶ق). مستمسک العروة الوثقی. قم: مؤسسه دار التفسیر.
۲۱. طوسی، ابوجعفر، محمد بن حسن (بی تا). الفهرست. نجف: المکتبه الرضویه.
۲۲. طوسی، ابوجعفر، محمد بن حسن (۱۳۸۷ق). المبسوط فی فقه الإمامیه. تهران: المکتبه المرتضویه لإحياء الآثار الجعفریه.

۲۳. طوسی، ابوجعفر، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق). تهذیب الأحکام. تهران: دار الکتب الإسلامية.
۲۴. عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی (۱۴۱۲ق). البیان. قم: محقق.
۲۵. عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی (۱۴۱۹ق). ذکرى الشيعة فى أحكام الشريعة. قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام.
۲۶. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی (۱۴۱۳ق). مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام. قم: مؤسسة المعارف الإسلامية.
۲۷. کلینی، ابوجعفر، محمد بن یعقوب (۱۴۲۹ق). الکافی. قم: دار الحديث للطباعة والنشر.
۲۸. موسوی عاملی، محمد بن علی (۱۴۱۱ق). مدارک الأحکام فى شرح عبادات شرائع الإسلام. بیروت: مؤسسه آل البيت عليه السلام.
۲۹. نجاشی، ابوالحسن، احمد بن علی (۱۴۰۷ق). رجال النجاشی - فهرست أسماء مصنفی الشيعة. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳۰. نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فى شرح شرائع الإسلام. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۳۱. نراقی، احمد بن محمد مهدی (۱۴۱۷ق). عوائد الأيام فى بيان قواعد الأحکام. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی